

میانه پرسیده‌اید. اتفاقاً اگر راهی وجود داشته باشد همان راه میانه است و مگر مردمی می‌توانند به فرهنگ دیگری رو کنند بی آنکه نسبتی با فرهنگ خود داشته باشند. فرهنگ جدید را بدون التفات به فرهنگ خود نمی‌توان شناخت و از آن خود کردنش نیز صرفاً به مدد فرهنگ خودی امکان دارد. خرد تاریخی که به آن اشاره کرده‌ام در این زمان خرد تجدد است. این خرد در نزد ما و در فهم ما بیشتر صورت انتزاعی دارد و هنوز خرد تاریخی نشده است و در صورتی تاریخی می‌شود که در مواجهه با فرهنگ خودی قرار گیرد تا بتوان نسبت دو فرهنگ و صفت و جایگاه فرهنگی را که می‌آید، بازشناخت. مواجهه‌ای که فارابی در زمان خود به آن اهتمام کرد و با اهتمام به آن آموزگار و معلم ثانی شد، در زمان جدید چنان که باید صورت نگرفته است و به این جهت همه می‌پندارند با فهم و خرد خود که آن را مطلق خرد می‌انگارند از عهده حل هر مسأله‌ای هرجا باشد، برمی‌آیند؛ یعنی همه خود را دانا و دیگران را نادان یا غافل می‌دانند و با اینکه پیوسته نقص و ناکارآمدی علم و عمل خود را می‌آزمایند باز هم نمی‌پذیرند که در دعوی خود اندکی تأمل کنند. ما اکنون به خرد تاریخی نیاز داریم ولی تا به نیاز خود پی نبریم، راهی به برآوردن آن پیدا نمی‌کنیم، و وقتی به نیاز خود پی می‌بریم، که اندکی هم از جهل خود باخبر شویم.

همه‌دان و همه‌توان خداست و ما هر که باشیم، جهل مان و ناتوانی مان از دانش و توانایی مان بیشتر است. عیب فلسفه این است که بیشتر از نادانی ما خبر می‌دهد و علم مان را ناچیز می‌داند ولی این عیب عین حسن است.



فلسفه ما هر چه بود و هست، راهنمای مستقیم کار حکومت و نظم دادن



به جهان انسانی نبود و نیست. اگر فیلسوفان جدید راهگشا و راهنمای علم و تکنیک و سیاست شدند، از آن رو بود که آدمی را داورمدار جهان و کار جهان می‌دانستند و بر این مینا می‌اندیشیدند که آدمی می‌تواند با اراده و دانش خویش جهان را مستخر خود سازد

چنان باشند که آنها می‌خواهند. ما دیروز به خرد تاریخی نیاز نداشتیم اما از ۱۵۰ سال پیش به آن نیاز پیدا کرده‌ایم اما از این نیاز خبر نداریم و به این جهت در طلبش نمی‌کوشیم؛ زیرا هنوز این نیاز به خود آگاهی ما نرسیده است. نیاز به خرد تاریخی نیاز اشخاص نیست، نیاز جهان انسانی یا مدینه و کشور است و مردمان وقتی به آن احساس نیاز می‌کنند که با جهان انسانی دمساز شده باشند ولی اگر مردمی بی‌خبر از جامعه جدید و در عین حال معتقد به همه اصول و قواعد تجدد و شئون آن و به خصوص علم و تکنولوژی باشند، چه بسا همه دانسته‌هایشان از جهان جدید کم‌وبیش تصورات و تصدیقات انتزاعی است و معلوم نیست چه ربطی میان آنها وجود دارد و به این جهت جدا دانستن آنها از فرهنگ

اروپایی و قرار دادن شان در کنار فرهنگ خودی در فکر مشکلی پیش نمی‌آورد و شاید تا حدودی مایه آرامش خاطر هم باشد ولی با این آرامش خاطر و علم و تکنولوژی و مدیریت بیگانه با یکدیگر کشور قرار پیدا نمی‌کند؛ زیرا هیچ‌یک از اینها بدون پشتوانه فرهنگ جدید محقق نمی‌شوند ولی اگر بپرسند ما که به فرهنگ دیگری قائلیم، چگونه چرا باید فرهنگ اروپایی را در زندگی و دیار خود بپذیریم، به این پرسش پاسخ چندان قانع‌کننده‌ای نمی‌توان داد؛ زیرا اعتقاد منطق خاص خود را دارد و معتقد با هر استدلالی قانع نمی‌شود. البته در نزد معتقدان به فرهنگ خودی فرهنگ جدید یا به‌طور کلی فرهنگ غربی یکسره مردود نیست و چنان که اشاره شد، بسیاری از اصول و قواعد آن مثل اصل پیشرفت مقبولیت عام دارند یا لاقول می‌توان از آنها بحث کرد. سخن گفتن از سوفوکل و اوریپید و ویرژیل و دانته و سروانتس و شکسپیر و دکارت و بالزاک و گوته و هگل و گوگول و داستایوفسکی و حتی از نتاتر و سبیمنا و نقاشی و موسیقی، منعی ندارد. خور و خواب و شیوه زندگی و مصرف ما هم می‌تواند موافق رسم آمریکا و اروپا باشد؛ به شرط اینکه خرد راهبر نظم زندگی را خرد و فرهنگ اروپایی ندانند. اینجا من هم جرات نمی‌کنم بگویم باید به خرد اروپایی رو کرد و یکسره آن را پذیرفت. شما هم به مناسبتی در پرسش خود از راه

آشنا با اصول و قواعد آن می‌دانیم و آنها را بیشتر نادانسته به رسمیت شناخته‌ایم، بر اساس تلقی تجدد مابنی مان فیلسوفان زمان‌های گذشته و عهدهای به سر آمده را با وضع جدید می‌سنجیم و ممکن است بگوییم چرا ملاحظه‌ای که معاصر دکارت بود، کاری که دکارت کرد، نکرد و چرا مثل کانت طرح خرد منورالفکری را درنیداندخت و... ما آزادیم که هر چه به نظرمان می‌رسد بگوییم، اما بدانیم آنچه معمولاً به نظرمان می‌رسد بیشتر سخن تاریخی رسمی است. فیلسوف هم محدودیت‌های خود را دارد. او معمار جهان، آن هم هر جهانی که خود آن را می‌پسندد و دوست می‌دارد، نیست بلکه با نظم جهان خود می‌اندیشد و البته می‌تواند با آن نظم موافق نباشد. اما در اختیار او نیست که نظم نامطلوب را بردارد و نظم دلخواه را به جای آن بگذارد. فیلسوف دلخواه ندارد اما در دلخواه مردمان نظر می‌کند و به آن می‌اندیشد و دلخواه‌های ممکن و محال را از هم تمییز می‌دهد. در جامعه توسعه نیافته کنونی تنها محال کم نیست و به خصوص در میان ما این تمناها بسیار قوی و شدید است و از جمله معمولی‌ترین آنها این که اجزاء جهان غیردینی را که شاید بالذات غیردینی باشد، اخذ کنیم و به آنها صفت دینی ببخشیم. آدمی موجودی است که نشان خدایی با خود دارد و به قول سارتر می‌خواهد خدا شود، اما تمنای محال می‌کند. آدمی اندکی از علم و اراده بهره دارد و هر چه بخواهد، نمی‌تواند بکند و از خود توقع بیش از اندازه نباید داشته باشد. فارابی هم کاری که می‌توانسته، کرده و آنچه به نظرش می‌رسیده، گفته است. او در فرهنگ ایران اثر گذاشته؛ اما مسئول پیشامدهای دوران بعد از خود نیست. فارابی تفکر فلسفی را نه فقط فقیر نکرده بلکه اساس فلسفه‌ای را که فلسفه اسلامی‌اش می‌دانیم، مستحکم کرده است. امروز اگر ما نمی‌توانیم مانند فارابی بیندیشیم و از او پیروی نمی‌کنیم، نباید از او توقع داشته باشیم در هزار و صد سال پیش او از ما پیروی می‌کرده و چیزی می‌گفته است که در پایان دوران تجدد و در شرایط تجدد مابنی علیل و ناتوان و مردود مورد پسند ما باشد. او در زمان خود فکر کرده و فکرش متعلق به زمان اوست. بیشترین بهره‌ای که ما از فارابی و امثال او می‌توانیم ببریم، این است که با تأمل در آرا و آثارشان نسبتی را که با زمان داشته‌اند، بازشناسیم و با درک آن زمان و تفاوتش با زمان کنونی خود را بهتر درک کنیم و با درک زمان راه زندگی را بیابیم. ما گاهی از فیلسوفان و امیران و شاهان و وزیران جهان قدیم توقعاتی داریم که در زمره امکان‌های علم و عمل ایشان نبوده است. فیلسوف جهان اسلامی نمی‌توانست مثل کانت از علم صورت‌بخش جهان بگوید و نظام الملک و حتی میرزا تقی خان امیرکبیر نمی‌توانستند اندیشه دموکراسی را دستورالعمل کار خود قرار دهند؛ زیرا کارهای درست و موثر همه مرهون اوقات خاص است و به اقتضای زمان و به حکم خرد تاریخی صورت می‌گیرد. پس افسوس نباید خورد که چرا صاحب نظران ما به تفکر سیاسی و خرد تاریخی جهان جدید اعتنا نداشته‌اند. آنها نه می‌توانسته‌اند و نه ضرورتی داشته است که به چنین تفکر و خردی رو کنند. آنچه مایه دریغ است، این که ما در برخورد با اروپا و فلسفه و علم و سیاست جدید وحدت تجدد و همبستگی علم و فلسفه و سیاست در فرهنگ اروپایی را نشناختیم و ندانستیم که جهان جدید را خرد تاریخی (به قول کانت خرد منورالفکری) راه برده و اکنون هم چون تجدد جهانی شده است همه جهان به این خرد نیاز پیدا کرده‌اند. ما هم در کار سیاست و اقتصاد و برنامه‌ریزی و مدیریت و علم و آموزش و پرورش به این خرد نیازمند بوده‌ایم و هم اکنون هم نیازمندیم. با احترام به کسانی که سعی کرده‌اند با فهم و درایت موروث خود مسائل را حل کنند، عرض می‌کنم که خرد شیخ مفید و ابوعلی سینا و نظام الملک و نصیرالدین طوسی هر چه عظیم باشد، حلال مسائل جهان کنونی نیست. هر جهانی نظمی دارد و جهان بشری را جهان بدون فرهنگ و مجموعه‌اشیای پراکنده و بی‌ارتباط با یکدیگر نباید دانست. اشتباهی که برای ما پیش آمده، این است که سیاست و علم و تکنولوژی و مدیریت را از جمله اعراض جدا از فرهنگ انگاشته و گسبان برده‌ایم این اعراض را از «آلودگی‌اش» به فرهنگ جدید نجات می‌دهیم و آن را بر اساس فرهنگ خود بنسازیم و این رای چنان در جان‌ها ریشه کرده است که همه از عالم و عامی، متجدد و سنتی، دانشگاهی و حوزوی، چپ و راست، سوسیالیست‌ها و سوسیالیست و لیبرال‌ها و دموکرات و معتقد به حکومت دینی در مورد آن اتفاق دارند و کمتر کسی در آن تردید می‌کند. گویی اعتقاد پیدا کرده‌اند که با هر فرهنگی یا با توسل به نام هر فرهنگ به هر مقصدی می‌توان رسید. بعضی از این معتقدان خود را پیرو خرد می‌دانند و شاید نمی‌دانند که خردشان عین اعتقادشان است. این خرد، خرد بحث و نقد نیست. خرد تحکم است و به پرسش علم و سیاست و دانشگاه چیست، پاسخ‌های سطحی و صوری می‌دهد و معتقد است اینها هر یک می‌توانند و باید